

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

اعتیاد به قدرت، زمینه‌ساز میل به مادام‌العمر و موروثی شدن حکومت

کلمات کلیدی: قدرت، حکومت اسلامی، مادام‌العمر، اعتیاد، امام، هدایت، ضلالت، نور، نار، عادل، جائز، حق، باطل، امیرالمؤمنین علیه السلام، معاویه، امام حسین علیه السلام، یزید، مدینه، شام، مشرک، مسلمان، منافق.

در قرآن و روایات، سخن از دو نوع امام و ولی است؛ ولی نور و ولی نار؛ **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، وَالَّذِينَ كَفَرُوا** **أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ؛** اینها هر دو ولی هستند؛ هم طاغوت ولی است، هم الله؛ منتها یکی ولی نور است: **اللَّهُ** **وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ،** و دیگری، ولی نار است؛ ولی ظلمت است: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** **أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.**^۱

همچنین تعبیر امام، مکرر در روایات آمده است؛ قرآن کریم فرمود: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ؛**^۲ روز قیامت، روزی است که هر یک از مردم را با امام خودش، احضار می‌کنند. پس همه‌ی مردم، امامی دارند؛ منتها در روایت هست: **إِمامٌ هُدَى وَ إِمَامٌ ضَلَالَةٌ؛**^۳ یک دسته از امام‌ها و رهبران، امام هدایتند و دسته‌ی دیگری از امامان و رهبران، امام ضلالت و گمراهینند.

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

۲. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.

۳. سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۰۶؛ صدوق، اعتقادات‌الامامیه، ص ۱۰۲؛ استرآبادی، تأویل‌الایات، ص ۲۷۶؛ حسینی حائری،

تسلية المجالس، ج ۲، ص ۲۳۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۸.

در روایات دیگری آمده است: **إِمَامُ التَّقَى وَ إِمَامُ الْفَاجِرِ**:^۴ یک دسته از امامان، اهل تقوا هستند و امام المَّتَّقِينَ هم هستند؛ یعنی اهل تقوا به ایشان که پیشتاز در وادی تقوا هستند، اقتدا می‌کنند؛ دسته‌ی دیگر، امامان فاجر هستند که فَجْرَه به آنها اقتدا می‌کنند. باز در روایات داریم: **إِمَامٌ عَادِلٌ وَ إِمَامٌ جَائِرٌ**:^۵ یک دسته از امام‌ها و رهبران، امام و رهبر عادل و دسته‌ی دیگر، امام جائرنده؛ امامی که اهل جور و ستمگری است. جلسه‌ی قبل، در فرمایشات حضرت اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ هم خواندیم که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل کردند: **إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ**؛^۶ امام جائر و ستمگر.

اینها تعبیری است که در روایات وجود دارد؛ مثلاً: **إِمَامُ الْحَقِّ وَ إِمَامُ الْبَاطِلِ**:^۷ امامی که بر حق است و راهش حق است؛ خودش حق است؛ و امامی که باطل است؛ هم خودش باطل است، هم راهش باطل است. **إِمَامٌ يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ وَ إِمَامٌ يَدْعُوا إِلَى النَّارِ**:^۸ یک دسته از امام‌ها و رهبران، به خدا دعوت می‌کنند؛ و یک دسته از امام‌ها و رهبران، به دوزخ و آتش دعوت می‌کنند.

در دورانی که معاویه در شام بر اریکه‌ی قدرت بود و در برابر حکم عزلی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای او نوشتند، تمرد و سرکشی کرد و خودمختاری اعلام کرد، حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ، محمدبن ابی‌بکر، پسر ابی‌بکر،

۴. ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۳۷۱؛ صدوق، عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۱، ص ۶۲؛ صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۵۷؛ نقل به مضمون.

۵. قمی، علی‌بن ابراهیم، التفسیر، ج ۲، ص ۳۹۰؛ فرات کوفی، تفسیر فرات، ص ۵۱۲؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۸ و کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ با تفاوت در عبارات.

۶. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶۰؛ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۶؛ به این صورت هم روایت شده است: **مِنْ أَفْضَلِ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ**؛ حسینی حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۲.

۷. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۴؛ محاسن، ج ۱، ص ۸۵ و سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۵، ص ۶۷؛ نقل به مضمون.

۸. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ صدوق، عیون اخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۵۲، ج ۳، ص ۶۵؛ طوسی، محمدبن حسن، امالی، ص ۱۳۹؛ ابن‌شاذان قمی، فضائل، ص ۱۴۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص و ابن‌مشهدی، مزار الکبیر، ص ۲۹۰؛ با تفاوت در عبارات.

خلیفه‌ی اوّل را [فرماندار مصر کرد]. محمّد بن ابی بکر از شیعیان ناب و خُلص امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ پدرش، ابوبکر! خواهرش، عایشه! اما خودش شیعه‌ی ناب امیرالمؤمنین علیه السلام است! طوری که حضرت امیر علیه السلام فرمودند: محمّد بن ابی بکر فرزند من است؛ پسر من است؛ اصلاً پسر ابوبکر نیست؛ پسر من است که از نسل ابوبکر به وجود آمده است. این قدر حضرت علیه السلام او را دوست داشتند و او هم فدایی حضرت امیر علیه السلام بود. حضرت او را به عنوان فرماندار و والی مصر منصوب کردند که همان جا با توطئه‌های معاویه و عمروعاص به شهادت رسید. آن دوره‌ای که آنجا فرماندار بود، حضرت نامه‌ای به او نوشتند که در نهج البلاغه آمده است؛ البته نامه، طولانی‌تر است و متن کامل‌تر آن در بحار وجود دارد. حضرت به محمّد بن ابی بکر می‌نویسند: **فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ**: امام هدایت و امام گمراهی، برابر، همسان و همسنگ نیستند. **وَ وَلِيُّ النَّبِيِّ وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ**: و دوست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با هم برابر نیستند. **إِمَامُ الْهُدَىٰ** کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام. **إِمَامُ الرَّدَىٰ** کیست؟ معاویه. **وَ وَلِيُّ النَّبِيِّ** کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام. **عَدُوُّ النَّبِيِّ** کیست؟ معاویه. در زمانی که این دو در سرزمین اسلامی، هر دو هم مدعی حکومت اسلامی، دارند حکومت می‌کنند، امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه و معاویه در شام، حضرت این تفکیک را انجام می‌دهند. می‌فرمایند: اسم حکومت، اسلامی است؛ باشد! مدعی خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است؛ باشد! در دستگاه خدا، با ادعا از کسی چیزی را نمی‌پذیرند. فرمودند: اینها با هم برابر نیستند. حضرت در ادامه می‌نویسند: **وَ لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا**: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من امیرالمؤمنین فرمود: من برای امتم نگران نیستم؛ نه از مؤمن و نه از مشرک، از هیچ‌یک از این دو نمی‌ترسم؛ **أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ**: اما شخص مؤمن، خدای متعال او را از اینکه کاری انجام دهد که ضربه‌اش به جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی و اسلام برسد، باز می‌دارد. خدا به سبب همان ایمانی که دارد، او را از چنین کاری باز می‌دارد. اما مشرک را هم، خدا به خاطر شرکش از پا درمی‌آورد؛ پس نه مشرک، امکان دارد به اسلام و حکومت اسلامی و

مردم مسلمان ضربه‌ی مهلکی بزند؛ نه مؤمن درصدد برمی‌آید ضربه‌ای بزند؛ پس من رسول‌الله، از هیچ‌یک از این دو، برای امت‌م نگران نیستم. **وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ**^۹؛ ولكن من رسول‌الله، نگرانم و بر شما مردم مسلمان می‌ترسم، از هر منافقی که مخفی‌کاری می‌کند؛ کفرش را می‌پوشاند؛ دنیاپرستی خود را می‌پوشاند؛ خودش را خیلی زاهد و مقدس جلوه می‌دهد؛ **عالم اللسان**: سخن‌ور هم هست؛ سخنرانی می‌کند؛ خطبه می‌خواند؛ چنان رسا و چنان شیوا که انسان حظ می‌کند! می‌گوید، عجب فرد انقلابی‌یی است! عجب شخص متدینی است! عجب وارسته است! سخنرانی‌هایش انسان را شیفته و مفتون می‌کند، از بس قشنگ صحبت می‌کند. **كُلُّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ**؛ وقتی سخنرانی و صحبت می‌کند، حرف‌هایی می‌زند که آنها را خیلی ارزشمند می‌بینید؛ جذب آن حرف‌ها می‌شوید؛ حرف‌ها همه درستند؛ سخنرانی‌ها، همه مطالب عالی است. **وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ**؛ اما عملکردش، عملکردی است که همه انکار می‌کنید و منکر می‌دانید. سخن از عدالت می‌گوید، عمل به ظلم می‌کند؛ سخن از دیانت می‌گوید، علیه دین عمل می‌کند؛ و قس علی‌هذا.

این اشاره‌ای به معاویه است؛ معاویه‌ای که ادعای خلافت رسول‌الله ﷺ را دارد؛ امیرالمؤمنین معاویه است! رهبر حکومت اسلامی است. می‌دانید که رفتن معاویه به شام، مال دوران عمر است. در دوران عمر، سپاه به سمت شام بسیج شد. معاویه و برادرش هم در آن سپاه بودند؛ رفتند تا بجنگند و شام را تسخیر کنند؛ شام در زمان عمر فتح شد. برادر معاویه به درک واصل شد و معاویه زنده ماند. عمر، حکم فرمانروایی شام را به معاویه داد؛ ولذا از ابتدا معاویه اسلام را برای مردم شام برده بود؛ اصلاً شامیان، اسلام به روایت معاویه را می‌شناسند؛ اسلام علوی و نبوی را نمی‌شناسند. این منافقی که خودش و پدرش تا سال آخر عمر رسول‌الله ﷺ مسلمان نشدند و با پیغمبر ﷺ جنگیدند. در ماجرای فتح

۹. سیدرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۷، ص ۳۸۵ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۸۲.

مکه، به خاطر اینکه از پا درآمدند، به دروغ اظهار اسلام کردند؛ و الا در تمام دوران نبوت رسول الله ﷺ، ابوسفیان و پسرش معاویه در سپاه مشرکین با رسول الله ﷺ جنگیدند؛ همین چهره‌ای که سنی‌ها به او می‌گویند **حَالُ الْمُؤْمِنِينَ!** دایمی مؤمنین! و این همه احترام برای او قائلند. اسلامش هم از سر ترس بود؛ تظاهر به مسلمانی کرد؛ و از همان روز اول کافر و مشرک بود و ماند و درصدد از پا درآوردن اسلام بود. به‌رحال یک چنین کسی در دوران عمر و به حکم او فرمانروای شامات شد و بعد از کشته شدن خلیفه‌ی دوم، عثمان هم او را در این سِمَت ابقاء کرد. بعد از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین علیه السلام که به خلافت ظاهری رسیدند، همان روز اول، حکم عزل او را صادر کردند؛ که او شروع به تمرد و سرپیچی کرد و تن نداد و در طول چهار سال و اندی، نزدیک به پنج‌سال حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، صف جدا کرد و درگیری‌های شدید [آغاز شد]. اول به‌شکل مکاتباتی و پیک‌هایی که برای یکدیگر می‌فرستادند و بعد هم به جنگ صفین کشید و ماجرای جنگ صفین [را هم که می‌دانید]. لذا در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام هم، معاویه همچنان در شامات ماند؛ گرچه حضرت حکم عزلش را دادند؛ اما او تن نداد.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، در شش ماه دوران خلافت ظاهری امام مجتبی علیه السلام هم، او همچنان در شامات بود و به حکم امام مجتبی علیه السلام تن نداد. بعد هم یاران امام مجتبی علیه السلام خیانت کردند و حضرت به‌ناچار قرارداد ترک مخاصمه را امضا کردند و از آن زمان به بعد قلمرو قدرت معاویه تمام کشور اسلامی شد. اول در دوران عمر و عثمان و امیرالمؤمنین علیه السلام، فقط منطقه‌ی شامات بود؛ حالا همه‌ی سرزمین اسلامی، تحت قلمرو و حکومت او درآمد. طی ده سال دوران امام مجتبی علیه السلام او با قدرت بیشتری حاکم بود. ده سال اول امامت حضرت اباعبدالله علیه السلام هم، او همچنان حاکم بود و حضرت اباعبدالله علیه السلام به همان قراردادی که برادرشان امضا کرده بودند، پایبند ماندند؛ ولو او پایبند نماند.

بنابراین، معاویه یک دوره‌ی بسیار طولانی در شام حکومت کرده است؛ چهل سال حکومت است! این چهل سال حکومت، یک مرحله‌اش محدودتر بود و فقط شامات را در برمی‌گرفت؛ بعداً، در بیست سال آخر، یعنی دوران امام مجتبی علیه السلام و حضرت اباعبدالله علیه السلام، تمام کشور اسلامی تحت قلمرو او بود؛ به نام خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و به نام امیرالمؤمنین معاویه!

ببینید، قدرت این است! سایر جنبه‌های دنیوی مثل ثروت هم همین است؛ ولی قدرت خیلی بیشتر انسان را [سیر می‌کند]. مدتی که انسان دستور داد، رئیس بود، در صدر مجالس نشست و همه به او احترام گذاشتند، همه مجیز او را گفتند و فرمان او را اجرا کردند، کم‌کم قدرت به کام انسان مزه می‌کند. دیگر برای انسان سخت است کنار دیگران روی زمین بنشیند؛ حتماً باید بر تخت سلطنتی تکیه بزند. دیگر برای او سخت است مثل مردم عادی زندگی کند؛ حتماً باید در مقام فرماندهی و فرمانروایی باشد؛ و این عادت به قدرت و صدرنشینی و ریاست کم‌کم به اعتیاد تبدیل می‌شود؛ انسان معتاد به ریاست می‌شود. چنین اتفاقی برای معاویه افتاد؛ معاویه معتاد به ریاست و رهبری و فرمانروایی شد؛ همین **إمام الرّدی، إمام الضّلاله، همین إمام المُنافی، إمام الجائر، إمام الفاسق**، چهل سال [حکومت کرد]! فکر کنید یک ماده‌ی مخدّری را چهل سال استفاده کنید، اصلاً چنین معتادی را نمی‌شود ترک داد. قدرت به کامش مزه کرد، اواخر دوران حکومتش که دیگر پیر شده بود، به فکر افتاد حکومت اسلامی را موروثی کند! بادمجان دور قاب‌چین‌ها هم که می‌دانید، همیشه هستند؛ همین متملقانی که کنار قدرتمندان هستند، آنها هم هل می‌دهند! وقت نیست تاریخ را برایتان بگویم که چه کسانی اطراف معاویه دائم تهییج کردند که آفازاده‌تان، یزید بن معاویه، را جانشین خودتان کنید؛ و کم‌کم معاویه در این کار جدی شد. می‌دانست در شام هیچ مشکلی ندارد؛ مردم شام اسلام را از زبان معاویه گرفتند و معاویه برایشان سمبل اسلام است؛ پسر او هم می‌تواند ادامه بدهد. معاویه فسق و فجور می‌کرد، پسرش هم بیشتر می‌کند؛ و اینها هیچ تعارضی با فرمانروایی در کشور اسلامی ندارند.

مشکل معاویه کجا بود؟ مشکل معاویه جایی بود که اسلام رسول الله ﷺ را دیده بودند؛ یعنی مدینه؛ مدینه‌ای که مرکز علوم و معارف اسلامی و فرودگاه وحی الهی بود؛ مدینه‌ای که مردم مستقیماً از زبان رسول الله ﷺ حقایق قرآن را شنیده بودند. آنها دیگر شبیه مردم شام نیستند. آنها هم در تئوری، اسلام را از رسول الله ﷺ شنیدند، هم در عمل، عملکرد رسول الله ﷺ را در حکومت اسلامی دیدند؛ ده سال حکومت رسول الله ﷺ. لذا، یزید، بچه‌ی معاویه، فردی که مادرش مسیحی است و خودش، فرد هرزه‌ی فاسقِ فاجرِ شراب‌خوری که دائماً به میمون‌بازی و به لهو و لعب و رقاصگی و ... مشغول است و به همان تعبیری که جلسه‌ی قبل نقل کردم که پسر حنظله‌ی غسیل‌الملائکه، آمد شام، برگشت مدینه، گفت: ما کسی را دیدیم که با مادر خودش، با خواهر خودش، با همه‌ی محارمش، نزدیکی جنسی می‌کند؛ و این خلیفه‌ی رسول الله ﷺ و مسلمین شده است! معاویه می‌دانست مردم مدینه مهم هستند. مدینه پایگاه علوم و معارف دینی است. باید بتواند جانشینی پسرش را آنجا به طریقی حل کند؛ والا در شام که مشکلی ندارد. لذا سفری کرد از پایتخت سیاسی که شام (دمشق امروزی) است به پایتخت فرهنگی جهان اسلام که مدینه است؛ تا چهره‌های شاخص و سرشناس آنجا را به طریقی، اگر خریدنی هستند، بخرد؛ اگر ترساندنی هستند، بترساند؛ هرطور شده زمینه‌ی جانشینی یزید برای حکومت را در مدینه فراهم کند که آنجا مشکلی نداشته باشد. بنابراین به مدینه آمد و مقدار زیادی هم کار کرد و توانست؛ البته چهره‌های اصلی مدینه به خواست او تن ندادند. او می‌خواست حسین بن علی علیه السلام را به طریقی به این کار راضی کند! آن احمق فکر می‌کرد که می‌تواند امام حسین علیه السلام را بخرد یا بترساند یا فریب دهد یا به هر صورتی وادار به قبول حکومت یزید کند.

یکی از درس‌ها و عبرت‌هایی که انسان می‌گیرد، در همین واقعه است؛ اینکه حکومت و خلافت رسول الله ﷺ به یک حکومت سلطنتی موروثی تبدیل می‌شود. کسی که اسم خلیفه‌ی رسول الله ﷺ و جانشین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بر خود نهاده و به نام امیرالمؤمنین دارد حکومت می‌کند، چنان قدرت

زیر دندانش مزه می‌کند که می‌خواهد حکومت اسلامی را به حکومت موروثی تبدیل کند.^{۱۰} و گفتیم برای اینکه زمینه‌های این کار را فراهم کند، از شام به مدینه آمد و کارهایی هم کرد. این یکی از درس‌های بزرگ است که چگونه می‌تواند کار یک حکومت اسلامی به حکومت سلطنتی موروثی بکشد؛ و چه عوامل و پیش‌زمینه‌هایی می‌تواند زمینه‌ی چنین اتفاق شومی را فراهم کند. لذا، اینکه جلسه‌ی قبل گفتم حضرت اباعبدالله علیه السلام در همان دوران معاویه، خودشان را برای مبارزه آماده کرده بودند، به این دلیل است. نمونه‌اش هم آن سخنرانی حضرت اباعبدالله علیه السلام در منا برای علمای دینی و روحانیون و فرهیختگان است؛ و آن گفتگویی که حضرت با نمایندگان مناطق مختلف داشتند و به آنها فرمودند: بروید نیروگیری کنید! آماده باشید! هنوز دو سال مانده بود معاویه به درک واصل شود؛ ولی حضرت اباعبدالله علیه السلام خودشان را آماده کرده بودند و می‌دانستند که امروز نه، فردا این رویارویی باید صورت بگیرد.

علی‌ای‌حال این یک درس است و امیدواریم راجع به این فکر کنیم که به حکومت اسلامی چگونه باید اندیشید و چگونه فکر کرد و چه تهدیدات و خطراتی می‌تواند حکومت اسلامی را تهدید کند.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

۱۰. لازم به ذکر است که بحث ولایت الهیهی اهل بیت علیهم السلام را نباید با حکومت ظاهری آمیخت. نصب پیامبر و امام در مسند حاکمیت از سوی خدا انجام می‌پذیرد و پیامبر و امام تنها ابلاغ‌کننده و اعلام‌کننده‌ی نصب یا جعل الهی به مردم هستند؛ خواه فردی که نصب می‌شود از فرزندان یا منسوبین پیامبر یا امام قبل باشد و خواه نباشد. به‌عنوان مثال خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را صرف‌نظر از نسبت خویشاوندی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، به خلافت نصب فرمود و در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها ابلاغ‌کننده‌ی حکم خدا بودند. همچنین خداوند، امام حسن علیه السلام را صرف‌نظر از اینکه فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، به خلافت نصب فرمود و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به مردم ابلاغ فرمودند. بنابراین حساب نیل ائمه علیهم السلام به خلافت، از حکومت‌های موروثی که حاکمیت صرفاً به علت نسبت پدر و فرزند یا خویشاوندی با حاکم قبل، به جانشینان آنها منتقل می‌شود، کاملاً جداست.

۱۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.